

• (كيف تستقر المعرفة الحقيقية في القلب ويحقق الانسان هدف الانبياء) ..

• چگونه معرفت حقیقی در دل استقرار و ثبات می یابد و
آدمی هدف پیامبران را محقق می سازد؟

رجوت من العبد الصالح (عليه السلام) يوماً نصيحة، فذكر بحال من سبق من الأنبياء
والأوصياء الذين مهّدوا لأنصار الحق الطريق وخففوا عنهم الكثير من العناء ولكن
بعنائهم وآلامهم (1).

روزی از عبد صالح (علیه السلام) نصیحتی درخواست کردم. ایشان حالات انبیاء و اوصیاء پیشین را
متذکر شد؛ همان کسانی که راه را برای انصار حق آماده کردند و خودشان با تحمل درد و رنج، از
زحمت آنها کاستند.

ثم قال روعي فداه: (... المطلوب منكم أن تتخذوا القرار الصحيح والاختيار
الصحيح بين "أنا هو"، وعندما يكون الاختيار صحيحاً، وعندما ينجو الإنسان
المؤمن من الأنا يحقق ما جاء لأجله الأنبياء والأوصياء (عليهم السلام)).

سپس ایشان (علیه السلام) - که جانم فدایش باد - فرمود: «... آنچه از شما خواسته شده این است
که بین «من او» تصمیم و انتخاب درستی در پیش بگیرید. هنگامی که انتخاب درست باشد و
هنگامی که انسان مؤمن از منیت نجات یابد، آنچه انبیاء و اوصیاء به خاطر آن آمده اند، محقق
می شود».

فقلت: وكيف يستقر ذلك في القلب، فهل من طريق؟

گفتم: چگونه این موضوع در دل استقرار و ثبات می یابد. آیا راهی هست؟

فقال (عليه السلام): (المعرفة).

فرمود: «با معرفت و شناخت».

1. سیاتی ذکرها كاملة في المحطة الخامسة المتعلقة ببيان بعض نصائحه (عليه السلام).

۲ - در ایستگاه پنجم که مربوط به بیان برخی از نصیحت های ایشان است، متن کامل این مطلب خواهد آمد.

فقلت: قد يعرف الانسان شيئاً، لكن سرعان ما ينساه، فيزول أثره فيقع في الخطأ من جديد.

گفتم: گاه انسان چیزی را می‌داند اما به سرعت آن را فراموش می‌کند؛ لذا تاثیرگذاری‌اش از بین می‌رود و آدمی دوباره به اشتباه می‌افتد.

فقال (عليه السلام): (المعرفة الحقيقية تكون هي حقيقة المخلوق ولا تنسى ولا تزول، هي الإيمان المستقر).

فرمود: «معرفت واقعی همان حقیقت مخلوق است که نه فراموش می‌شود و نه از بین می‌رود. این همان ایمان مستقر و باثبات است.»

فقلت: وما هو السبيل إلى أن يجعل الإنسان من معرفته وإيمانه حقيقياً ومستقراً لا يزول؟

گفتم: آیا راهی هست که انسان، معرفت و ایمان خود را حقیقی، مستقر و زوال‌ناپذیر گرداند؟

فقال (عليه السلام): (عندما يكون هو المعرفة، الذي يحترق بالنار ويصبح ناراً، أما إن كنت تقصد العمل الذي يؤدي لهذا:

فرمود: «زمانی به دست می‌آید که او، خود، معرفت باشد؛ کسی که در آتش می‌سوزد و به آتش تبدیل می‌شود. ولی اگر منظور شما انجام دادن عملی است که به این نتیجه برساند:

أولاً: أن يطبق كل ما يأمره الله به، وكل ما يرشده له، ويتخلق بكل خلق يرضاه الله، ويجتنب كل خلق يسخطه الله، ومن ثم لا يطلب جنة ولا تجنب نار ولا ولا، بل فقط أن يكون واقفاً في باب الله ويعمل بما يشاء، ومن ثم يعرف الآتي: أنه إن قال اشفني، أعطني، ارزقني، افعل بي كذا، فهو في كل هذه الأدعية يقول "أنا".

اولاً، خودش را با تمام آنچه را که خدا به او فرمان داده و هر چه را که به آن رهنمون شده، منطبق کند، به هر خلقی که خدا می‌پسندد آراسته گردد، از هر خلقی که مورد رضای خدا نیست دوری گزیند، سپس نه در طلب بهشت باشد نه در طلب دور شدن از آتش و نه هیچ چیز دیگر؛ بلکه فقط در درگاه الهی بایستد و به آنچه خواست حضرت حق است، عمل کند؛ سپس بداند که اگر بگوید: مرا شفا بده، به من عطا کن، مرا رزق برسان، با من چنین و چنان کن، در همه‌ی این دعاها می‌گوید «من»!

فالمفروض أن يقتنع قناعة كاملة أنه يكفيه أن يقف في باب الله ويستعمله الله متفضلاً عليه، فلو أنه سبحانه استعمله منذ أن خلق الدنيا إلى قيام الساعة ومن ثم أدخله النار لكان محسناً معه، وكيف لا يكون محسناً من أوجدني من العدم، ومن ثم شرفني أن استعملني لأكون حجراً يرميه كيفما يشاء، وأي فضل أعظم من هذا، بل لو أدخلني النار خالداً بعد هذا لكان محسناً معي؛ لأنه في كل ما مضى محسن، وفيما يأتي محسن، استحق أكثر من النار؛ لأنني ناظر إلى نفسي.

برای وی همین کافی است که در درگاه الهی بایستد و خدا با فضل و بخششی که بر او روا می‌دارد، او را به کار گیرد. او باید به چنین وضعیتی، کاملاً قانع و خرسند باشد. اگر خداوند سبحان از زمانی که دنیا را آفرید تا هنگام فرا رسیدن روز قیامت او را به کار گیرد سپس او را وارد آتش کند، با او به احسان رفتار کرده است؛ و چگونه محسن نباشد و حال آن که او مرا از عدم به وجود آورد و سپس گرامی‌ام داشت، به این که همچون سنگی مرا به کار گیرد تا هر طور که بخواهد آن را پرتاب کند و چه فضل و عنایتی بزرگ تر از این؟! حتی اگر خدا بعد از این مرا تا ابد در جهنم وارد کند باز هم با من به احسان رفتار کرده است؛ زیرا وی در هر چه که گذشته و در هر چه که می‌آید، محسن است. من بیش از آتش را سزاوارم؛ زیرا (پیوسته) به نفس خود نظر می‌افکنم.

المفروض أن يبقى الإنسان دائماً واقفاً في باب الله يرجو أن يتفضل عليه ويستعمله، والمفروض أن لا يكون عمل الإنسان مع الله مقابل ثمن أو جزاء، أي المفروض أن لا يطلب ثمناً أو جزاء. وهل تعتبره إنساناً جيداً من يطلب ثمناً أو جزاء مقابل خدمة بسيطة يقدمها لإنسان كريم وقر له فيما مضى بيتاً ومالاً وعملاً وكل ما يحتاج في حياته دون مقابل، فكيف بالله سبحانه الذي إن استعملك شرفك، وكان عملك معه شرفاً لك وخير يصيبك، فكيف تطلب مقابلاً على ذلك؟!.

انسان باید همواره بر درگاه خداوند بایستد و امید داشته باشد که خدا بر او عنایت کرده و به کارش گیرد. عمل انسان برای خدا نباید در مقابل چشم‌داشت و گرفتن پاداش و اجرت باشد؛ یعنی وی نباید بها و اجرتی طلب کند. فرض کن انسان بخشنده و بامروتی برای فردی، خانه، ثروت، شغل و هر آنچه در زندگی به آن نیاز دارد را بدون هیچ چشم‌داشت و درخواست جبرانی فراهم کرده و اکنون آن فرد، خدمتی ساده برای این بزرگوار انجام داده است؛ اگر او از این بزرگ‌مرد، پاداش و اجرت مطالبه کند، آیا او را انسان نیکی به شمار می‌آوری؟! همین قضیه در مورد خدا چگونه خواهد بود؟! اگر خداوند سبحان شما را به کاری گمارد، به شما ارجمندی عطا فرموده و کار شما برای او، شرافتی برای خودتان بوده و خیری خواهد بود که به خودتان رسیده است؛ پس چگونه در مقابل آن خواستار پاداش و جبران (از سوی خداوند سبحان) هستی؟!«.

